سه‌شنبه ۱۹ دی ۱۴۰۲
شماره ۴۰۵۳
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

اما طرح بحث در سطح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی الزاما ما را به آن آستانه علمی نمی‌رساند. دوستانی مثل آقای خسروپناه بضاعت‌شان هم بیشتر از این نیست. این بزرگواران ۵۰ سال دیگر هم به ما خواهند گفت چون مبانی علوم انسانی اسلامی وجود دارد، پس چیزی به نام جامعه‌شناسی دینی یا اسلامی یا ایرانی یا بومی هم امکان وجود خواهد داشت و در خدمت حکمرانی جمهوری اسلامی ایران است؛ ولی تا وقتی امتداد این مباحث به جایی نرسد که بتواند مساله‌ای را به نحو تجربی تفسیر یا تبیین و سپس آن را حل یا پیش‌بینی کند، واقعا ما به جایی نمی‌رسیم. ما در مقابل مساله وارداتی مساله بومی را رو نمی‌کنیم؛ نشان نمی‌دهیم که اگر عینک جامعه‌شناسی بومی یا ایرانی بزنیم آنگاه چه مساله‌ای خواهیم دید و چگونه خواهیم دید. فرض کنید مباحثی که ذیل عنوان جامعه‌شناسی تشیع مطرح شده، به نظر من مساله‌هایش از مساله‌های شیعه معاصر نیامده بلکه یک مفهوم به نام مناسک را از جامعه‌شناسی دین دورکیم گرفته و مفهوم فربهی مناسک را به جامعه ایران معاصر نسبت می‌دهد و مقصر آن را هم مناسک‌سازی حاکمیت می‌داند. من فکر می‌کنم دوستان دست‌اندرکار این طرح تحقیقاتی حتی مفهوم مدنظر دورکیم را هم خوب فهم و ترجمه نکرده‌اند. چون او مناسک را اساسا و اصالتا یک امر معناساز می‌داند و نه معنازدا. از طرف دیگر، من این را در مجله «عصر اندیشه» نوشته‌ام که، فربهی مناسک مساله نیست؛ در جامعه‌ای که براساس مناسک پیش می‌رود و زیست جمعی زیست مناسکی است، فربهی یا تنکی نمی‌تواند چیز معناداری باشد. در جامعه‌ای هم که با اصول و صور بنیادین دینی خدا حافظی کرده و از آن رد شده و اگر امروز هم چیزی دارد مناسک مدرن است که براساس شبح مناسک سنتی ساخته شده، فربهی و تنکی مساله است؛ چون امور عمومی دایرمدار چیز دیگری است. اما درمورد جامعه ما این صدق نمی‌کند؛ مگر اینکه آن را جامعه‌ای مدرن شده یا در حال مدرن شدن تصور کنیم که خودش محل بحث خواهد بود. به هر حال برای همین است، می‌گویم حتی مساله‌های ما وارداتی است. حتی به نظرم بعضی از جاها نسبت به منابع اصلی بی‌دقت است! چون مترجمان و نه متفکران ما این مفاهیم را از معانی اصلی و اصیل خودش تخلیه کرده‌اند تا با جامعه ایران تطبیق بدهند. قدرت مفهوم‌سازی ما هم آنچنان نیست که در مقابل این جریان مقاومت کنیم و طرح متفاوتی روی میز بگذاریم. شما نگاه کنید به رسانه‌ها که اگر خودشان سازنده مفاهیم نباشند، دست‌کم بلندگویی هستند که نوع مفهوم‌سازی‌ها و صورت‌بندی‌های ما را با زتاب می‌دهند. شما هیچ صورت‌بندی جدیدی در رابطه با حوادث ۱۴۰۱ در رسانه‌های رسمی ایران نمی‌بینید. آن طرف می‌گوید انقلاب و جنبش و خیزش، این طرف می‌گوید اغتشاش و فتنه و شورش. چرا ما باید به هر امر ناخوشایندی در نظام سیاسی خودمان فتنه بگوییم؟ یعنی ما کلید واژه دیگری نداریم؟ درک و صورت‌بندی دیگری از مسائل نداریم؟ گیر کردن ما کجا خودش را نشان می‌دهد؟ جایی که ما یک مفهوم را نمی‌توانیم پیشنهاد کنیم که اگر با آن مقداری فکر و رزی کنیم شاید بتوانیم این پدیده‌ها را توضیح بدهیم. واقعا در این حوزه فقر مفهومی داریم. در نتیجه تحلیل و تفسیر و تبیین ما از مسائل به جامعه علمی و به عموم مردم منتقل نمی‌شود و آنها نسبتی با فهم ما برقرار نمی‌کنند. هرچند مشکل در ادبیات سیاسی ما هم هست اما فقط رتوریک یا زبانی نیست؛ عمیق‌تر از اینهاست.

چرا به این نقطه رسیدیم؟ ببینید مثلا یک اتفاقی می‌افتد و تعدادی از کارگران معدن به خودروی رئیس جمهور وقت حمله می‌کنند. من به‌عنوان دانشجو خیلی دوست داشتم بدانم که آکادمیسین‌های ما اینجا باز چه واکنشی نشان می‌دهند. از روشنفکران هم استفاده نمی‌کنم چون روشنفکران به نظر من همیشه عقب هستند. دوست داشتم بدانم آکادمیسین‌های ما علی‌الخصوص جامعه‌شناسان ما در این لحظه چه می‌گویند. مساله هم خیلی در فضای مجازی دیده شده بود. نه تنها چیزی نگفتند که بعد از دو سه هفته بعد همه این آکادمیسین‌ها آمدند گفتند دیواری وجود دارد، آن دیوار اگر می‌خواهد برداشته بشود به آقای روحانی رأی بدهید. باز در آبان ۹۸ اتفاق افتاد. همه آن آکادمیسین‌ها از چهارچوب‌های مختلف داشتند تحلیل می‌کردند. اینجا برای من سوال پیش آمد. همین نکته‌ای که شما می‌گویید چرا جامعه‌شناس ما ابتدایی‌ترین چیز میدان را نمی‌بیند؟

انگار به میدان خیلی توجه نداریم. فقط لحظه‌ای که رسانه‌ها به این قضیه و فجایعی که اتفاق می‌افتد واکنش نشان می‌دهند، آنجا تازه نفر اول هم نیستیم نفر چندم هستیم، یعنی شما حتی در اعتراضات ۱۴۰۱ هم که ببینید ما بیش از اینکه با جامعه‌شناس‌ها طرف باشیم با اینترنشنال و منوتو و اینها طرف هستیم. اصلا انگار انتظار این حرف‌ها از شما که الهیاتی یا تاریخی به این مساله نگاه کنید دیگر بی‌مورد است.

غفاری: خب به خاطر این است که عینک دیگری را به چشم زدند.

خب چقدر؟

غفاری: این جزء بدیهیات جامعه‌شناسی است. چه چیزی را مساله می‌بینید؟ این کتاب «نگرشی نو به مسائل اجتماعی» نوشته لوزیک را ببینید. من به دانشجوها می‌گویم همه کتاب‌های دیگری که می‌خوانید جامعه‌شناسی است ولی این کتاب جامعه‌سازی است. واقعا عینک تو اگر این نباشد، مساله‌ات چیز دیگری است، ارزش‌هایت چیز دیگری است، ساختن صورت‌مساله‌ات فرق می‌کند؛ ایده تو به خطر نیفتاده که واکنش نشان بدهی. صورت‌بندی‌ها از این جهت حاکم هستند. صورت‌بندی شما به شما می‌گوید چه چیزی مساله است چه چیزی نیست.

یعنی میدانی که واضح هست جامعه‌شناس اینها را نمی‌بیند؟

غفاری: خیلی اتفاق می‌افتد و در خود غرب هم همین‌طوری است.

یعنی یک امر طبیعی است یا فقط مخصوص جامعه ایران؟

غفاری: نه مخصوص جامعه ایران نیست ولی هرچه طرح‌های تحقیقی گسترده‌تری داشته باشیم ممکن است طرح‌های رقیب سراغ آن مواردی بروند که در طرح ما معنادار نیست؛ مثلا شما نمی‌توانید انتظار داشته باشید جریان اصلی جامعه‌شناسی پدیده همراهی میلیونی مردم در حمایت از فلسطینی‌ها که در سراسر جهان و حتی در غرب دارد اتفاق می‌افتد را به‌راحتی توضیح بدهد. اما جریان‌های انتقادی و رقیب شروع کرده‌اند و دارند این پدیده را تفسیر می‌کنند، حتی نظریه‌پردازان فمینیست ادعا می‌کنند روی مساله فلسطین حساس هستند. آنها می‌گویند چون ما نسبت به ظلم جنسیتی حساسیت داریم، اشکال دیگر ظلم را هم بهتر درک می‌کنیم و بالاخره توضیحی برای مساله پیدا می‌کنند. اما جریان اصلی نظریه اجتماعی یا خاموش است، یا به نفع اسرائیل وارد عمل می‌شود یا فوقش شگفتی خودش را از این ظلم و جنایت اعلام می‌کند. همین. اما چه طرح تحقیقاتی دارد که این پدیده را تفسیر کند؟ هیچ.

این کتاب تمایز بوردیو را شما حتما دیدید. نکته‌ای که دارد این است که ابتدا بوردیو در مقدمه‌اش دارد به ما می‌گوید برای جامعه فرانسه نوشته‌ام. یک نکته‌ای تمام کتاب دارد. بوردیو چیزهایی می‌گوید که اذعان می‌کند من ندیدم یا همه می‌بینند، یعنی فقط دارد همه اینهایی که همه هستند را با تفسیر جامعه‌شناسی توضیح می‌دهد.

غفاری: دارد راجع به عینکش توضیح می‌دهد.

آره ولی نکته‌ای که دارد این است که آن ندیدن فقط مربوط به جامعه ایران است. مثال بزنم. می‌گویند که تروریست‌ها در هفت اکتبر به اسرائیل حمله کردند و اسرائیل حالا در حال جواب دادن به اینهاست. اگر در مدیوم رسانه فرد عامی اینها را بگوید ایرادی ندارد ولی اینکه آکادمیسین بی‌توجه به اینکه مفهومی مثل تروریست کجا ساخته می‌شود آن را به کار می‌برد، عجیب است. حداقل سه دهه است که این مفهوم را درست کرده‌اند تا بتوانند به حماس «تروریست» بگویند ولی آکادمیسین ایرانی را نمی‌بینند که می‌گوید من حماس را قبول ندارم ولی به آن معنا حماس تروریست نیست.

غفاری: مفاهیم و صورت‌بندی‌ها خیلی کنترل شده است. آمریکایی‌ها ترور حاج قاسم را به‌عنوان نیروی رسمی سیاسی به‌عنوان قتل هدفمند تفسیر کردند. از این کارها زیاد می‌کنند.

ولی شما در ایران نمی‌بینید. من چرا می‌گویم نمی‌بینید، چون من اکثر متفکران غرب را که رصد کردم به حماس خیلی توپیده بودند. مثلا از نئومی کلاین بگیرید تا اسلاوی ژیژک تا پیتر اندرسون ولی کسی نبود بگوید اینها تروریست هستند. اینجا در ایران، حالا اسم نمی‌برم، جامعه‌شناس داریم که حتی وقتی می‌خواهد محکوم کند، می‌گوید من عمل تروریستی حماس را محکوم می‌کنم. لاریجانی در برنامه به افق فلسطین نکته خیلی خوبی را گفت. گفت با یک سرچ ساده متوجه می‌شوید حماس عقبه‌ای دارد، یک ایده دارد. داعش هم جایی، یک چیزی دارد که اصلا اینها نمی‌توانند به هم برسند. من می‌گویم می‌شود. در جامعه ایران و این نکته‌ای که آقای غفاری گفتند، دخالت حاکمیتی خیلی جاها باعث شده که جامعه‌شناسان به بدیهی‌ترین مسائل یک حالت لجبازانه...

غفاری: این خودش از مسائل جامعه ایران است: مخالف‌خوانی در سطوح مختلف.

قائمی‌نیک: من تصورم این است جامعه‌شناس اگر در واقع جامعه‌شناس باشد باید بتواند منطق یک پدیده را توضیح بدهد، یعنی شما مثلا در کتاب بوردیو کلی مثال می‌بینید اما تمام فهم بوردیو از آن وقایعی که کنار هم می‌چیند منطق تمایز است. مثلا می‌توانست بگوید مجموعه‌ای از مطالعات من. شما مثلا کل پدیده‌هایی که در دوره مارکس اتفاق می‌افتد؛ این همه کارگر زیر چرخ سرمایه‌دارها له می‌شوند، این طرف آن طرف اتفاقات می‌افتد، همه دیالکتیک است. یعنی شما با این منطق همه دست‌نوشته‌ها را می‌فهمید، سرمایه را می‌فهمید، کمونیسم و همه اینها را می‌فهمید. بعد براساس این منطق می‌فهمید که مثلا لنین دارد از منطق عدول می‌کند و بنابراین پدیده را درست پیش نمی‌برد. مثلا می‌رویم سراغ وبر و می‌بینیم که سرتاسر آن پدیده متنوعی که در کشاورزی آلمان می‌بیند و حتی مطالعاتش در حوزه شرق جهان اسلام، باز همان منطق است. جامعه‌شناس اگر می‌خواهد یک پدیده را توضیح دهد باید منطق آن پدیده را براساس درکی که مطابق واقع است، توضیح دهد. من تصورم این است که از قضا مثلا در آن ماجرای معدن، یکی مثل مجتبی نامخواه می‌تواند حرف بزند چون آن پدیده را جزء منطقش می‌فهمد و توی چهارچوبش می‌کشد و آن جامعه‌شناسی که آن را نمی‌بیند برای این است که اصلا آن پدیده برایش مهم نیست ولو اینکه خیلی مهم باشد.

غفاری: اصلا ارزش خبری برایش مهم نیست، چون رسانه‌ای نگاه نمی‌کند.

اینجا منطق عدالت اجتماعی در آن لحظه برای بیشتر آکادمیسین‌های ما بی‌اهمیت است.

قائمی‌نیک: اصلا من بالاترش را می‌گویم. شما یک پدیده جمعیتی به نام شهدای غواص دارید، حاج قاسم دارید که به هر دلیلی تولید شده، کار ندارم. جامعه‌شناس نمی‌بیند.

غفاری: اصلا توسط حاکمیت تولید شده باشد. بالاخره پدیده‌ای است، باید توضیحش بدهد.

قائمی‌نیک: اصلا نمی‌بیند چون منطق توضیحش را ندارد اما پدیده مرتضی پاشایی را می‌بیند چون می‌داند که با این منطق می‌شود مرتضی پاشایی را توضیح داد و من می‌توانم درباره‌اش ادبیات تولید کنم.

حتی ممکن است به قول آقای دکتر، وارداتی هم باشد.

قائمی‌نیک: ببینید، وقتی مثلا یک منطق به دست آورده -حالا از هر جایی، چه با مطالعه و چه با تجربه زیسته- بعد مثلا کل پیاده‌روی اربعین را یک جور توضیح می‌دهد. اصطلاحا جامعه‌شناس با تورش واقعیت را صید می‌کند و جامعه‌شناس می‌شود. اگر شما بگویید آقا این پدیده به این بزرگی را نمی‌بینید، می‌گوید اصلا آن پدیده عالم‌گیر، من الان صیدم این است. متوجه هستید؟ لذا مهم آن تور جامعه‌شناسی است که شما آن پدیده را ببینی یا نبینی. به خاطر همین من می‌گویم آقای مجتبی نامخواه چون تورش می‌گیرد به آن پدیده، آن پدیده برایش مهم است.

غفاری: ممکن است که آن پدیده برایش مهم‌ترین پدیده سال باشد.

قائمی‌نیک: و همین مجتبی نامخواه یک کلمه درباره ماجرای زن، زندگی، آزادی نمی‌نویسد. از عمد نمی‌نویسد. می‌گوید اصلا مساله عدالتخواهی مساله زن، زندگی، آزادی نیست و اصلا اسمش را نامساله می‌گذارد. چون تورش آن را نمی‌گیرد. حالا شما هی بیا بگو آدم کشته شد و فلان، می‌گوید اصلا مساله آن نیست. حتی می‌گوید تور من وقتی می‌رود سراغ آرمان علی‌وردی، باز هم یک جور دیگر آن را تفسیر می‌کند تا مساله‌ای که تو فکر می‌کنی مساله گشت ارشاد و این جور چیزهاست.

خب این یک ضعف حساب نمی‌شود آقای دکتر؟

قائمی‌نیک: منطق توضیح است دیگر. ضعف را این‌طور باید فهمید. آن طرف می‌گوید که اصلا تو چرا مرتضی پاشایی را مهم نمی‌دانی و همه این ماجرای حاج قاسم و همه اینها مثلا شامورتی بازی و بازی قدرت است. ماجراهای کل جشن غدیر بازی قدرت است اما...

باشد ولی من یک مثال درباره همین فربهی مناسکی که می‌گویند، بگویم. اصل ایده فربهی مناسکی این می‌شود که ما یک توده‌های کم خرد داریم. بعد این توده‌های کم خرد در راستای امت هم هستند، درسته؟ در راستای ملت‌سازی و کشور هم نیست...

قائمی‌نیک: اما همین امت بی‌خرد محجبه، آنجایی که می‌آیند به کمپین من با حجاب اجباری مخالفم، خردمند محسوب می‌شوند.

نه من یک چیز بیشتر می‌خواهم بگویم. همین مدافع حرمی که از او تفسیر می‌شود که آدمی است که احتمالا توی این توده‌هاست، درست است؟ با باور الهیاتی خودش دارد می‌رود برای وطنش می‌جنگد.

غفاری: او هم گرفتار همین است و در تور آقای محسن حسام مظاهری این پدیده نیست. من خیلی نگاه کردم که ببینم ایشان در مورد غزه چه موضعی می‌گیرد. بعد دیدم که یک حرف بی‌ربط و بد درخصوص طرح‌های آخرالزمانی و اینها زد. به نظرم این حرف آنقدر بی‌ربط بود که کسی در موردش حرف نزد.

الان سیدحسن نصرالله و سیدعلی خامنه‌ای مواضع کاملا روی زمین و عقلانی در مورد غزه گرفتند، درست است؟ یعنی آن طرح آخرالزمانی را که نفی می‌کند هیچی...

غفاری: چون این مواضع بیشتر پراگماتیک است تا اینکه ایدئولوژیک باشد. یا پراگماتیکی است که بر ایدئولوژی تطبیق دارد.

خب الان این صحنه خیلی واضح است. جامعه‌شناسی ایرانی انگار اینها را نمی‌بیند ولی مثلا یک جمله ممکن است سه هفته بعد آقای خامنه‌ای بگوید که اصلا بی‌ربط به اینجا باشد ولی آن را ببیند. این یک ضعف نیست به نظر شما؟

غفاری: یک جایی می‌شود این را جواب داد. چه چیزی می‌تواند این را خنثی کند؟ این منطقی که آقای دکتر گفتند منطق درستی است. به یک معنا منطق منطق‌هاست در جامعه‌شناسی. مهم آن لحظه‌هایی است که تو می‌توانی آن چیزی که خلاف منطق توست را در چهارچوب خودت بکشانی و توضیحش بدهی؛ آنجا تولد انفجاری نظریه اجتماعی است. فرض کنید من سعی کردم حوادث بنزینی ۹۸ را در چهارچوب مردم‌سالاری دینی بفهمم. چون خیلی کار سختی است، چلانده می‌شوی تا ببینی می‌توانی چند خط راجع به آن بنویسی یا نمی‌توانی. طرف مقابل انتظار ندارد که شما بتوانید اعتراضی سیاسی را به این معنا توضیح بدهید. بتوانی کشته شدن مردم را در منطق مردم‌سالاری دینی به‌عنوان مساله تفسیر کنید و برایش با منطق خودتان راه‌حل ارائه بدهی. اینکه بتوانیم در دستگاه مفهومی خودمان آن را فهم کنیم و حل کنیم، مهم است. به نظر من مردم‌سالاری دینی تا آنجایی که ما به آن پرداختیم، بیشتر با فهم مدل دموکراسی نمایندگی جور درمی‌آید. حالا اگر مدل دموکراسی مشارکتی شایع شود، به یکباره ما خلع سلاح می‌شویم. درحالی‌که ابزارهایی داریم و می‌توانیم چیزی مانند جنبش‌های اجتماعی یا مناسک سیاسی اعتراضی و... را برجسته کنیم و اینها را در فهم خودمان از مردم‌سالاری دینی بگنجانیم. اگر بتوانیم از آن جنبش و خیزش یا هر چیزی که هست، یک صورت‌بندی ارائه دهیم، موفق خواهیم بود. نظام رسانه‌ای جهان دارد این پدیده را خارج از عالم اجتماعی ذهنی و عینی ما بازنمایی می‌کند. ما باید بتوانیم آن را با منطق خود جمهوری اسلامی توضیح دهیم. همچنانکه در مورد حوادث سال ۱۴۰۱ خود رهبر انقلاب تعبیر جالب توجه «ضعیف الحجاب» را به کار بردند که یک مفهوم اجتماعی است، نه فقهی. این یک شاهکار اجتماعی است برای فقیهی که یک صورت‌بندی اجتماعی از مساله ارائه می‌کند و به نظرم طرف مقابل را خلع سلاح می‌کند. البته به همان اندازه مفهوم «حرام سیاسی» یک مفهوم خطرناک در فهم مساله -دست‌کم در مقام طرح برای عموم مردم- به نظر می‌رسد که حتی کارکردی خلاف کارکرد مفهوم ضعیف‌الحجاب دارد و آن را خنثی می‌کند. عفو یک تدبیر فوق‌العاده اجتماعی است که تا حد زیادی انرژی اعتراض را تخلیه می‌کند اما هنوز سیاست‌های ترمیم اجتماعی ما پس از رخدادهای ۱۴۰۱ تکمیل نشده است. مثلا با کسانی که چشم‌شان در آن حوادث آسیب دیده، درحالی‌که آدم‌های محوری اغتشاش نبوده‌اند یا مسلح نبوده‌اند، باید چه کنیم؟ نمی‌گویم در آن لحظه باید چه می‌کردیم. دست‌کم حالا که هیاهو خوابیده، «مروت انقلابی» که در بیانیه گام دوم روی آن تاکید کرده‌ایم، در این شرایط چه اقتضایی دارد؟

اینها اصلا مشخص نیست و چه بسا دیگری هم زده باشد.

غفاری: بله، اما اگر این را به برخی دوستان انقلابی بگویید شما را احمق تصور و طردتان می‌کنند. عفو هم اگر از سمت رهبری دنبال نمی‌شد، می‌توانست چنین برچسبی بخورد. اینها سیاست ترمیم اجتماعی است که بعد از زخم‌هایی مانند ۱۴۰۱ باید جدی گرفته شود. همه این کارها هم کار رهبری نیست که ایشان مداخله کند. وظیفه دیگران است که بفهمند و اقدام کنند.

قائمی‌نیک: من یک مثال علمی در تایید این نکته بگویم. جامعه‌شناسان موسس این‌طور هستند. آنجایی که نظریه قوام دارد، ۲۰۰ سال است دارد کار می‌کند. مثلا مارکس سه جلد سرمایه می‌نویسد برای اینکه بگوید سرمایه‌داری باید نفی بشود و انقلاب کمونیستی رقم بخورد. یعنی مارکس می‌توانست اول بگوید کارگر این است، جنبش کارگری این است و... و بعد هر حادثه کارگری که رقم می‌خورد، توضیح بدهد. اما از قضا می‌آید سرمایه می‌نویسد. اصلا ضدش است، دشمنش است. می‌خواهد با او بجنگد اما می‌گوید اگر این را توضیح دهم، همه چیز اتفاق می‌افتد.

یعنی باید آن را بیاورید توی منطق خودش.

غفاری: این قدرت نظریه اجتماعی است.

قائمی‌نیک: می‌گوییم مارکس متفکر انتقادی انقلابی است. دورکیم این کار را می‌کند. ما می‌دانیم منطق پوزیتیو ضدیت تام و تمام با منطق دینی دارد، اما دورکیم، مهم‌ترین کتابش را در دین پژوهی می‌نویسد. یعنی علی‌رغم اینکه باید بگوید برای من دورکیم پوزیتیو، داده و فکت و مشاهده عینی مهم است اما همین موارد را در صورت بنیادین حیات دینی با تحولات دین، تعیین نسبت می‌کند. در شکل فلسفی‌اش مثلا کار هگل است. هگل چگونه تاریخ غرب را جمع می‌کند؟ می‌گوید من اگر بخواهم تجدد را توضیح دهم باید سنت و سلب آن را توضیح بدهم تا بتوانم تجدد را توضیح دهم. ما این کار را نمی‌کنیم. ما از قضا برعکس اینکه در منطق سنت‌مان آن ظرفیت دینی را داریم، این کار را نمی‌کنیم. من جایی گفتم شاید اگر قرآن دست بعضی از مقدس‌نماها می‌افتاد، کل آیات مربوط به اقوام لوط و ثمود و اینها را حذف می‌کردند. داستان یوسف(ع) را هم سانسور می‌کردند اما درحالی‌که خدا همان جایی که دارد قوم لوط را با تشریح توضیح می‌دهد، پیامبرانش را هم توضیح می‌دهد. ما در ظاهر قضیه، می‌گوییم یک امر متعالی و یک امر مادی داریم و نباید ماتریالیسم باشیم. اما باید توجه کنیم که خود احکام فقهی، مادی‌ترین وجوه زندگی ما را توضیح می‌دهند.

شاید در متفکران انقلاب آقای مطهری و علامه را هم بشود این‌طوری حساب کرد، سطح درگیریشان...

غفاری: ما پشت دروازه‌های اندیشه شهید مطهری و علامه طباطبایی و شهید صدر مانده‌ایم.

ولی آنها با دیگری با منطق خودشان گفت‌وگو کردند.

غفاری: تکه‌ای از خطبه‌های نهج‌البلاغه هست که حضرت امیر جامعه عرب قبل از بعثت را توصیف می‌کند و می‌گوید که شما آب گندیده و غذای خشن می‌خوردید، خون همدیگر را می‌ریختید و... خیلی جالب است. درواقع امیرالمومنین علیه‌السلام دارند کارنامه پیامبر را مرور می‌کنند اما در لحظه اول از الهیات اثری نیست. مثلا به جای اینکه بگوید پیامبر آمد نوری افشاند و... دقیقا از جایی شروع می‌کند که مساله در نقطه مقابل آن چیزی است که به‌طور متعارف به ذهن ما می‌آید که مثلا پیامبر به آب خوردن چه‌کار دارد؟ حضرت به مولفه‌های اجتماعی مثل خشونت چه‌کار دارد؟ در جامعه‌شناسی متعارف، دین همیشه متهم است به منشأ خشونت بودن. هرچند اخیرا آثار انتقادی در این زمینه ترجمه و منتشر شده است ولی ما در معارف خودمان کمتر دقت می‌کنیم که چه مضامین جامعه‌شناختی ویژه‌ای دارد.

چرا در مورد کتاب کابالا باید الان ما سه نفر صحبت کنیم؟ چرا در جمهوری اسلامی ایران بعد از چهار دهه مولف نداریم؟ جامعه‌شناسی ما چرا نمی‌تواند صحبت کند که دین خشن نیست؟ این هم سوالی است. به هر ترتیب به‌عنوان نتیجه‌گیری اگر نکته‌ای دارید بفرمایید.

قائمی‌نیک: خدمت شما عرض کنم که جمع‌بندی صحبت بنده این است که ما جامعه‌شناس داریم و جامعه‌شناس ما با تورش مسائلی را می‌فهمد و حل می‌کند، با فرض اینکه جامعه‌شناس ما با خودش صادق است. با این فرض، تصور من این است که او هنوز چون موقف خاص مساله و فهم خودش را نمی‌تواند چه به لحاظ ایجابی و سلبی و به لحاظ گستره تاریخی توضیح دهد، احتمالا هنوز نظریه جامعه‌شناسی نداریم. این باعث سوال شما شده که چرا جامعه‌شناسان ما پدیده را توضیح نمی‌دهند. به تعبیر دیگر نمی‌تواند توضیح بدهد فلان پدیده اجتماعی در جایگاه تاریخی و گستره جهانی چه نقش مهمی در تحولی ایفا می‌کند؟ وقتی هم این پدیده نباشد بالاترین پدیده‌ها مثل مرگ جمعی آدم‌ها چون به تورش نمی‌آید، در موردش حرف نمی‌زند. مگر اینکه شما به جامعه‌شناس بگویید با خودت رودربایستی داشته باش، یعنی با خودت بگو آقا چون این پدیده خیلی بزرگ است، منطق خودت را بگذار کنار و تحت تاثیر جو و رسانه چیزی بگو. اما اگر جامعه‌شناس با خودش صادق باشد، در چهارچوب توری که شکل گرفته صحبت می‌کند مگر اینکه آن پدیده بتواند این تور را تغییر دهد و جامعه‌شناس به تأمل جدیدی واداشته شود و بتواند تور گسترده‌تری را برای فهم پدیده‌های اطرافش باز کند. اگر این اتفاق بیفتد، بله احتمالا آنجا اتفاقی شکل می‌گیرد. من تصورم این است که ما باید درباره تورهایی که در نسبت با واقعیت داریم با هم گفت‌وگو کنیم و ببینیم توان این تورهای ما برای صید ماهی‌های اجتماعی چقدر است. آن وقت حدود و ثغور جامعه ایرانی و فهم او در شناخت پدیده‌ها در گستره ملی، منطقه‌ای و جهانی معلوم می‌شود. تا این اتفاق نیفتد و به این معنا، من همه کسانی که پدیده‌های اجتماعی را تحلیل می‌کنند، جامعه‌شناس می‌دانم. یعنی شاید تاریخدان هم یک تحلیل اجتماعی بدهد و شاید بهتر از یک جامعه‌شناس آکادمیک. این درواقع پرابلم اصلی است که ما می‌توانیم درباره‌اش فکر کنیم و بدون تعارف و با منازعات جدی و بدون رودربایستی درباره‌اش صحبت کنیم تا بهبودی در جامعه‌شناسی ایران حاصل بشود.

غفاری: من داشتم به این مثال فکر می‌کردم: یک جامعه‌شناس باید جرأت داشته باشد و از منظر خودش دفاع کند. حتی اگر کشته‌های غزه ۱۰۰ هزار نفر هم بشود، او بگوید مرگ مهسا امینی برای من مساله است، نه آن صدهزار نفر، یا بالعکس. البته باید بتواند علت نگاهش را توضیح بدهد. اینجا و در این لحظه ما نباید ارزش‌گذاری کنیم. اول باید ببینیم پایگاه نظری و چهارچوب فکری‌اش چیست؟ چرا یک واقعیت را می‌بیند و واقعیت دیگری را نه. جامعه‌شناس ایرانی باید بتواند توضیح دهد که مساله‌اش چیست که مرگ یک نفر برایش مهم است ولی مرگ مثلا ۱۰ هزار نفر برایش مهم نیست؟ باید بتواند صورت‌بندی خودش را تماما عرضه کند. آنوقت می‌شود نقاط قوت و ضعفش یا تناقض‌ها یا خلاقیت‌هایش را ارزیابی کرد. مثلا اگر من می‌گویم دین من دین انسانیت است، نمی‌توانم بگویم که مرگ این یک نفر با قتل‌عام آن ۱۰ هزار نفر برابر است. ما به این شجاعت و دلیری در اندیشیدن- دلیری اندیشیدنی، نه دلیری روانشناختی- نیاز داریم برای اینکه جرأت کنیم به‌عنوان کسی که نظریه‌پرداز متعهد است، حرف‌هایمان را طبق مبانی اسلام یا انقلاب توضیح دهیم. باید بتوانم حتی برای پدیده‌های مخالف مبانی‌ام، با تکیه بر مبانی خودم، تفسیر و تبیین ارائه دهم. این است که من و نظریه من را قدرتمند می‌کند. حتی توانایی در بازاندیشی و نقد برخی طرح‌های تحقیقاتی که به نام اسلام و انقلاب تمام شده، مهم است و موجب قدرت گفتمان انقلاب اسلامی خواهد شد. آن کسانی که عملا جبر تاریخی در برابر غرب را ترویج می‌کنند، نسخه زندگی‌شان هم یا کناره‌گیری از هرگونه فناوری است یا بالا بردن دست‌ها درباره آن چیزی که به نظر خودشان شیطان است! یعنی از باب نظری الهیات وارد می‌شوند اما در عمل تسلیم شیطان می‌شوند. درحالی‌که به نظر من اندیشه دینی در افقی بالا و ورای فناوری ایستاده است و مغلوب فناوری نیست و قدرت استحاله آن را دارد. این لحظه به نظرم لحظه گشایش است تا اینکه من اسیر یک موقف تاریخی باشم که عصر سیطره تکنیک است و کاری نمی‌توانم بکنم. بدانید سیطره تکنیک گفتمان سنتی به مفهوم دقیق کلمه است؛ گفتمان زنه گنون است نه گفتمان علامه طباطبایی و شهید صدر و استاد مطهری! گفتمان امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای هم نیست. البته در جاهایی اینها به هم دور و نزدیک می‌شوند، نمی‌خواهم بگویم هیچ نسبتی با هم ندارند اما یکی نیستند.

ادامه از صفحه ۱۵